

از دعوت به تاملی آبرونیک درباره ساختار اداره ایران تا تجربه دیالکتیک غیر بیانی (با تاکید بر آراء کیگور، آلتوسر، بدیو، دلوز)^۱

علی خسروی^۱

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۱۵)

چکیده

تعیین نوع نظام اقتصادی ایران به بن بست‌های معرفتی تبدیل شده است. بر این اساس، چارچوب مفهومی این نوشتار، سعی دارد به پراکسیسی‌های بخشی همچون تعیین چگونگی بازتولید نظام یاد شده دست یابد زیرا ساختار اداره ایران در وضعیتی آبرونیک (متناقض) گرفتار شده است و قواعد کاپیتالیستی در اقتصاد ایران، از ناحیه سیاست خارجی ضد کاپیتالیستی در حال بازتولید است. بر این اساس روش آبرونی را بنا بر اقتباسی از آراء کیگور مورد استفاده قرار داده ایم و صورت‌بندی نئومارکسیستی آبرونی یاد شده را در خوانش سمپتوماتیک^۲ و گسست پروبلماتیک^۳ آلتوسر، و دیالکتیک غیربیان‌گر و دیالکتیک تاییدی بدیو، پیشنهاد کرده‌ایم. بنا بر یافته‌ها، اگر با رویکرد آبرونیک به نسبت سیاست خارجی ستیزآمیز و نوع نظام اقتصادی داخلی بنگریم، گسست از گفتمان نئولیبرال فراهم می‌گردد زیرا توقف بازتولید قواعد نئولیبرالیسم در اقتصاد ایران موقوف به توقف این نوع از ستیز با سرمایه داری جهانی در سطح سیاست خارجی است.

واژه‌های کلیدی: آبرونی، دیالکتیک بیان‌گریز، خوانش سمپتوماتیک، گسست پروبلماتیک، سیاست خارجی ضد سرمایه‌دارانه، نئولیبرالیسم، نئومارکسیسم.

Doi: <https://doi.org/10.22034/jss.2025.557470.1705>

• علمی - پژوهشی

۱ دکترای تخصصی جامعه‌شناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. Ali.khosravi.8879@gmail.com

۲ Symptomatic reading کشف ساختار اندیشه پنهان در پشت متن

۳ Problematic break دگرگونی در چگونگی پرسیدن و اندیشیدن

مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره هجدهم، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۳، ص ۱۸۷ - ۱۵۹

مقدمه و بیان مسئله

نوع نظام اقتصادی کشور توسط دو طیف، به دو شکل متفاوت نامگذاری شده است: یک طیف، نوع نظام اقتصادی ایران را سرمایه‌دارانه، لیبرال و یا حتی نئولیبرال دانسته‌اند و طیف دیگر آن را سوسیال، دیرپژیمی^۱، و چپ یا خصولتی دانسته‌اند. این در حالیست که حتی در صورت مفروض گرفتن صحت و دقت لازم در انتساب عناوین فوق به نوع نظام اقتصادی کشور، این انتساب‌ها تنها در صورتی اعتبار تحلیلی خواهد داشت که فرایند و چگونگی بازتولید نظام اقتصادی کشور، توضیح داده شود. در غیر این صورت، صرف انتساب عنوان خاصی از میان ژانرهای اقتصادی، به نوع نظام اقتصادی-سیاسی کشور، حتی به فرض صحت، در محدوده توصیف متوقف می‌گردد و جنبه تحلیلی نخواهد یافت و خود، به مکانیسم بازتولید آن نوع از اقتصاد، تبدیل خواهد شد و پروبلماتیک موجود را مجدداً بازتولید می‌کند. این در حالیست که سیاست خارجی ساختار حکمرانی فعلی ایران که سعی دارد خود را نقطه مقابل سویه به اصطلاح استکباری نئولیبرالیسم جهانی تعریف کند، به سبب تحریم‌های ناشی از آن، دولت‌های ایران را ناگزیر از اتخاذ قواعد نئولیبرال در درون کشور نموده است و به همین سبب طرح مسئله این نوشتار متمرکز بر یک راهبرد چپ برای در امان ماندن ساختار حکمرانی از تحریم‌ها و در نتیجه، جلوگیری از تحمیل قواعد نئولیبرال در اقتصاد کشور می‌باشد.

طبق خوانش سمپتوماتیک و گسست پروبلماتیک آلتوسر، یکی از رویکردهای تحلیلی در این رابطه، توضیح فرایندهای بازتولید نوع نظام اقتصادی مورد نظر است. به عنوان مثال کسانی که اداره کشور را نئولیبرال می‌دانند، به لحاظ تحلیلی باید فرایند بازتولید این نوع از نظام اقتصادی در ساختار اداره کشور را تبیین کنند. صرف رویکرد مصداقی و داده مبنا برای انتساب عنوان مربوطه به نظام اقتصادی کشور، به لحاظ تحلیلی سست خواهد بود زیرا چنین انتسابی صرفاً به اعتبار مصادیق گزینشی موجود، مبتنی بر جهت‌گیری تاییدی^۲ طیفی خواهد بود که چنین عنوانی را منتسب کرده است. گو اینکه در اردوگاه مقابل نیز فکت‌های دیگری، دایر بر غیرنئولیبرال بودن نظام اقتصادی کشور مطرح می‌گردد. به عبارتی از آنجایی که عمده مجادله هر دو رویکرد، حول چیستی نظام اقتصادی ایران متمرکز شده و نه چگونگی آن، در نتیجه می‌توان در میانه کشاکش میان قرینه‌های بیرونی متفاوت و بعضاً متباین، طرفین را به

۱ راهبری دولتی اقتصاد Dirigisme

۲ Confirmatory orientation

تمرکز بر فرایندهای بازتولید نظام اقتصادی ایران دعوت نمود. فرایندهایی که قابل تقسیم به روندهای تاریخی و در-زمانی^۱ یا فراشدهای جاری و همزمان می‌باشد.

البته نظام های اقتصادی دیگری نیز به نوع نظام اقتصادی و سیاسی ایران نسبت داده شده است، اما در این نوشتار مشخصا بر دو نوع عمده نئولیبرال و اقتصاد دولتی متمرکز شده ایم. نکته در خور توجه آنست که طفره رفتن‌های رایج برای پاسخ‌گویی به چگونگی بازتولید نوع نظام اقتصادی مورد ادعا در مختصات اداره کشور، و ارائه پاسخ‌هایی کلیشه‌ای به این پرسش، گره‌ای از کار فروبسته ما نخواهد گشود. فی‌المثل در صورت انتساب عنوان نئولیبرال به سیستم اقتصادی موجود در ایران، نمی‌توان چگونگی استمرار قواعد نئولیبرال در کشور را صرفا به تحمیل نسخه‌های فراگیر صندوق بین‌المللی پول و الزامات بانک جهانی و اجماع واشنگتن و یا سیاست‌گذاری در برنامه‌های بودجه توسط حلقه‌های اقتصاددانان ایرانی متنفاذ در بدنه دولت، و مواردی از این دست نسبت داد زیرا قطع نظر از صدق و کذب، یا دقت اسنادی چنین پاسخی، تن سپردن به نسخه‌های تحمیلی مذکور یا لابی اقتصاددانان نئولیبرال وطنی، خود می‌تواند ناشی از فرایندهای دیگری در اداره کشور باشد. فرایندهایی که تنها از طریق بازاندیشی درباره آنهاست که می‌توان مقدمات تجدید نظر در نوع نظام اقتصادی موجود در کشور را فراهم نمود. ناکافی بودن پاسخ‌های جریان‌های مختلف در بیان چگونگی بازتولید نوع نظام اقتصادی ایران، از آن جایی ناشی می‌شود که پاسخ‌های فوق‌الذکر در دیگر کشورها نیز توسط چپ‌ها بیان می‌شود و مطلقا رویکرد مصداقی و بومی با شرایط ایران ندارد. آنچه شرایط ایران را متفاوت می‌کند نوع سیاست خارجی ایران است که در یک چرخه، به طوری ناخواسته، اقتصاد نئولیبرال را در کشور بازتولید می‌کند زیرا سیاست خارجی پر تنش، به تحریم اقتصاد ایران می‌انجامد و دولت‌ها در ایران برای جبران عواقب این تحریم‌ها، از جمله برای جبران کسری بودجه، اقدام به کاهش تصدی‌گری، تعدیل نیروی انسانی کارگر، و خصوصی‌سازی می‌نمایند و به این ترتیب، از ناحیه سیاست خارجی ضد سرمایه‌داری جهانی، نقض غرض نموده و از درون اقتصاد کشور را نئولیبرال می‌کنند.

روش (آبرونی)

به منظور عبور از مرحله توصیف نوع نظام اقتصادی ایران، می‌توان بنا بر استراتژی آبرونی، شیوه‌هایی را که از سوی صاحب نام‌ترین متفکران چپ نو تئوریزه شده‌اند معرفی نمود و اردوگاه

¹ Apparatus

چپ‌گرایان وطنی را به استفاده از آنها برای ممانعت از بازتولید قواعد نئولیبرال در کشور دعوت می‌نماید. چهار استراتژی آبرونیک مورد استفاده عبارتند از: الف) خوانش سمپتوماتیک آپاراتوس^۱ (های بازتولیدگر، ب) گسست از پروبلماتیک سوالات رویت‌پذیر، ج) تاسیس منطق دیالکتیک غیربیبانی (نام‌ناپذیر، د) رهایی بخشی بر اساس دیالکتیک تاییدی. این روش‌ها همگی ذیل پروژه نئومارکسیسم فعلی انتخاب شده‌اند تا دنباله‌های چپ نو جهانی در ایران اگر تصمیم به تغییر نوع نظام اقتصادی کشور دارند، با سیاست‌های عملی یاد شده همراهی کنند. سبب ثانوی انتخاب آلتوسر و بدیو، رعایت دو سوی طیفی از مارکسیسم است که یکی (آلتوسر) به سنت ماتریالیسم تاریخی و دیگری (بدیو)، متکی بر سنت دیالکتیکی (حتی اگر برخوردار از عناصری و خصایصی غیردیالکتیکی باشد) است. البته بنا بر فرهنگ دانشگاهی رایج در ایران می‌توانستیم با اتکا بر آرا متفکرانی چون لاکلائو و موفه بحث را آغاز کنیم اما اکراه حلقه روشنفکری چپ نو ایران از بنیان گفتمانی آراء امثال لاکلائو و موفه بجای بنیان ایدئولوژیک مباحث، ما را بر حذر داشت. بنابراین در این نوشتار، استراتژی‌های دیگری را بنا بر چند تکنیک مشترک مورد استفاده قرار داده‌ایم. تکنیک‌هایی که نوشتار حاضر عموماً از کتاب مفهوم آبرونی کیرکیگور، نوشتار دیالکتیک غیربیانگر^۲ و مقاله دیالکتیک تاییدی^۳ بدیو و کتاب خوانش سرمایه آلتوسر، اقتباس نموده در جدول ۱ ارائه شده‌اند:

جدول ۱: تکنیک‌های مستخرج از روش‌شناسی آبرونی

ردیف	تکنیک	توضیح
۱	شروع مباحثه از گام دوم	با توجه به رویکرد سقراطی کیگور مبنی بر تلنخوس یا سوال و جواب بر اساس وانمود به موافقت و پذیرش اولیه، مباحثه حاضر درباره ساختار اداره کشور، با چشم پوشی از صدق و کذب انواع عناوین رایج برای توصیف نظام مذکور، از گام دوم آغاز می‌گردد. به عبارتی جهت خروج از بن بست ایجاد شده بر سر تعیین نوع نظام اقتصادی ایران، نوع نئولیبرال را مفروض گرفته‌ایم و حتی از لفظ مناقشه برانگیز نئولیبرالیسم برای توصیف نظام اقتصادی ایران استفاده کرده‌ایم. قرار دادن گام دوم به عنوان نقطه عزیمت، ویژگی اصلی آبرونی کلاسیک در آراء سقراط می باشد و بر همین اساس نوشتار حاضر با گذار روش شناختی از آبرونی کلاسیک، به آبرونی مدرن که در آراء کیگارد، آلتوسر و بدیو در سطح سیاست عملی سوژه صورت بندی مجدد شده اند، سعی در ایجاد شرایط اولیه جهت

1 Apparatus و ساختارهایی که قدرت را بازتولید می کنند

2 Non-expressive dialectics

3 Affirmative Dialectics

ردیف	تکنیک	توضیح
		همگرایی نیروهای اجتماعی پراکنده در گرانیگاهی مشترک دارد تا مقدمات فائق آمدن بر یکی از مسائل کشور، یعنی سیاست های پر ستیز خارجی را فراهم نماید، بی آنکه در فردای استقرار نوع دیگری از سیاست خارجی، مانعی برای بازاندیشی در آن ایجاد کند. به این منظور از آنجایی که آلتوسر نیز گسست از سوالات رایج و طرح سوالات دیگرگون را شرط گسست از آن پروبلماتیکی می داند که سوالات رایج، متوطن در آن هستند، سعی نمودیم که فرمولاسیون مسئله نوع نظام اقتصادی ایران چیست؟ را از طریق طرح سوال نظام اقتصادی ایران چگونه بازتولید می شود؟ و اساسی کنیم.
۲	آشنادایی از اصول موضوعه و طرح سوال از بدیهیات	کیگور بنا بر نگرش سقراطی، انکشاف وجوه آبرونیک را موکول به گسست از تلقی آگزیوماتیک در خصوص موضوعات مورد نظر و طرح مجدد سوال از پاسخ های همیشه آماده و کلیشه ای می داند. بر این اساس سعی نمودیم که سوال چگونه نظام اقتصادی کاپیتالیستی در ایران بازتولید می شود را (که به طور بدیهی با پاسخی هایی چون تحمیل نسخه های جهانی سرمایه داری و بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و نواستعمار و ... پاسخ داده می شود) مجدداً مورد سوال قرار دهیم. به عبارتی از آنجایی که بدیهی تلقی کردن ماهیت نئولیبرال اقتصاد ایران، طرح سوال در خصوص آپاراتوس های بازتولیدگر این نوع از اقتصاد در ایران را به حاشیه رانده و بلاموضوع کرده است، سوال یاد شده را مورد فراخوان قرار داده ایم، آنهم از طریق اقدام مارکس مبنی بر اینکه: "استوارت میل چندان به پرسشی که می خواهد پاسخ دهد، واقف نیست. لذا پیش از آن که پاسخ او را بشنویم، پرسش وی را به اختصار فرمول بندی می کنیم" (کالینیکوس، ۱۳۹۳: ۲۲)
۳	واسازی درونماندگاری سویه اول قطبیت در سویه دوم و بالعکس	با توجه به اینکه یکی از نقدهای نیچه ای کیگور بر ادیسه سه مرحله ای دیالکتیک هگل، تحقق سنتز در مقام فرجام می باشد و آلتوسر با نگاه فرابزاری به آپاراتوس های بازتولیدکننده نشان می دهد که چگونه حتی محتوای ضدسرمایه دارانه (در مقام آنتی تز)، نه تنها به سنتزی غیرسرمایه دارانه ختم نمی گردد بلکه در سطح فرم به بازتولید سرمایه داری می پردازند، به نسبت بحث حاضر سعی نمودیم که وجوه متناقض (آبرونیک) تقابل سیاست خارجی با سرمایه داری جهانی را با تمرکز بر مفهوم بازتولید و آپاراتوس آشکار نماییم و به مکانیسم هایی که در سطح فرم سیاست خارجی ستیزآمیز، ناخواسته سرمایه داری را بازتولید می کنند توجه کنیم تا درونماندگاری سویه های قطبیت سرمایه داری/ضد سرمایه داری در یکدیگر افشا شود.
۴	حصول نتایج آبرونیک	در خصوص اعتبار تحقیق، چنین رویکردی نه فقط دایر بر روش آبرونی است بلکه به نتایج آبرونیک نیز خواهیم رسید زیرا روش آبرونی تا مادامی اعتبار دارد و تا مادامی می توان مدعی اتخاذ این روش شد که به نتایج آبرونیک نیز برسیم. به عبارتی از آنجایی که آبرونی کیگور و دیالکتیک بیان گریز از طریق عبور از امر منفی، دیالکتیک را از سنتز تخلیه می کند، چنین روشی باید ما را به یک وضعیت درون قطبی ببرد تا علم به این

ردیف	تکنیک	توضیح
		وضعیت درون قطبی (درون مارکسیستی) سبب گردد که داینامیک‌های وقوع امری را هدف قرار دهیم نه آن امر را، به خودی خود. چیزی معادل با تمرکز بر منفیت آگامبنی (۱۳۹۱) بجای امر منفی که در دیالکتیک ساکن نیز شاهد آنیم. در غیر این صورت، در ارتباط با نوشتار حاضر، تمرکز بر امر منفی (توصیف نظام اقتصادی کشور یا انتساب عناوینی به آن یا پیشنهاد نظامی دیگر یا سرمایه داری جهانی یا مقابله با اصول اقتصادی نئولیبرال در کشور یا...) شبیه به توقف سازمان ناسا برای اختراع خودکاری است که امکان استفاده از آن برای فضانوردان وجود داشته باشد و جوهر آن معلق نگردد و اقدام سازمان فضایی شوروی در ارائه راه حل در دسترس، یعنی استفاده از ممداد بجای خودکار در فضا، شبیه به آن اقدام آبرونیک است.
۵	توجه آبرونیک به ملال به مثابه نقطه گسست	از آنجایی که به طور ویژه در اندیشه کیگور، منشا آبرونی اساسا ملال می‌باشد و به نسبت بحث حاضر، جامعه ایران در خصوص ستیز با سرمایه‌داری در سیاست خارجی دچار ملال شده است، فارغ از هزینه‌های هنگفت چنین سیاستی، توقف و تکرار در آن به مدت چهار تا پنج دهه را در مقام یک عامل برای ملال اجتماعی در نظر گرفته‌ایم. به ترتیبی که حتی اگر چنین سیاستی به بازتولید سرمایه‌داری نیز نینجامیده باشد همچنان نمی‌توان وجه ملال آور آن را برای تاریخ اجتماعی ایران نادیده گرفت و دست به مواجهه آبرونیک با آن نزد و از آن گسست نکرد.

پیشینه پژوهش

ادبیات موجود در رابطه با چگونگی استقرار و استمرار نوع نظام اقتصادی فعلی در ایران به دو دسته تقسیم می‌شوند. بخش نخست مربوط به آن دیدگاهی است که نظام اقتصادی کشور را به دلایل مختلف، از نوع بورژوازی و لیبرال و نئولیبرال می‌داند اما در توضیح چگونگی/استمرار آن، به رویکرد امپریالیستی برخی نهادهای بین المللی از جمله صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، و تحمیل نسخه‌های اقتصادی همسو با سرمایه‌داری بسنده می‌کند و یا نقش نهادهای داخلی همچون مکتب نیاوران را در بازتولید قواعد سرمایه دارانه مورد تاکید قرار می‌دهد.

این دسته عموماً بر سازوکارهای اقتصادی بازتولید سرمایه داری در ایران متمرکز است و کمتر عزمی برای ورود تحلیلی به آپاراتوس‌های غیراقتصادی (به ویژه سیاسی) بازتولید سرمایه‌داری در ایران دارد. نکته دیگر اینکه این گروه صرفاً مکانیسم‌های مستقیم این بازتولید را شایسته توجه می‌داند نه مکانیسم‌های غیرمستقیم، از جمله مکانیسم آبرونیک^۱ بازتولید سرمایه‌داری را شاید به این دلیل

۱ منظور از آبرونی، بازتولید متناقض سرمایه داری از ناحیه رویکردهای ضد سرمایه داری است.

که نئولیبرالیسم را آنچنان بدیهی می‌داند که نیازی به توضیح و تبیین آپاراتوس‌های غیر اقتصادی بازتولیدکننده سرمایه‌داری جهانی، و همچنین آپاراتوس‌های غیر مستقیم و آبرونیک آن نمی‌بیند. این در حالیست که نه تنها خصلت امپریالیستی نئولیبرالیسم، هیچ میدانی اعم از سیاست و فرهنگ و روان و... را برای تحمیل منطق بازار و بازتولید خود از دست نمی‌دهد، بلکه نئولیبرالیسم هر میدان سیاسی و فرهنگی و روانی متناقض و ظاهراً ضد نئولیبرالی را نیز برای بازتولید منطق خود به خدمت می‌گیرد. در نتیجه، غلبه بر نئولیبرالیسم، نه از مسیر تقلیل بازتولید سرمایه‌داری به شیوه‌های صرفاً اقتصادی و مستقیم بلکه از طریق بازآوری سنت فراموش شده مارکس محتمل می‌گردد؛ سنت گسست از پروبلماتیکی که بازتولید فرهنگی و سیاسی و روانی و... را محدود به عرصه‌های همسو و غیرآبرونیک می‌انگارد. به عبارتی برای غلبه بر نئولیبرالیسم اقتصادی باید طبق سنت مارکس مکانیسم‌های غیراقتصادی بازتولید نئولیبرالیسم اقتصادی را مورد توجه قرار داد، که سیاست خارجی ایران، از جمله این مکانیسم‌هاست.

گونه دوم ادبیات موجود مربوط به آن دیدگاهی است که نظام اقتصادی کشور را به دلایل مختلف، از نوع بورژوازی نمی‌داند و از آن ذیل عناوینی چون رانتیر و کمپرادور و غیره یاد می‌کند. اما تمامی این انواع نیز توسط نئومارکسیست‌ها، بعضاً به اشکال یا مراحل از سرمایه‌داری و نئولیبرالیسم، تعبیر شده‌اند از جمله به مرحله انباشت یا غارت سرمایه. گو اینکه می‌توان سرمایه‌داری امروز را بنا بر تعبیر کروگمن، کستی بزرگی^۱ دانست که پیکتی^۲ آن را بازگشت به جامعه رانتی قرن ۱۹ می‌داند.^۳ هرچند غیرمارکسیست‌های وطنی در توضیح چگونگی بازتولید آن‌ها، رویکردهای تاریخی و ژئوپولتیک و غیره را در پیش گرفته‌اند که مطالعات بشیریه و توکلی طرقی و... و همچنین تمامی مطالعاتی که متأثر از ویتفوگول و لمبتون و... می‌باشند و همچنین تمامی مطالعاتی که متأثر از مباحث نواستعماری^۴ می‌باشد نمونه‌هایی از آنهاست. البته رویکردهای دیگری نیز وجود دارند که به سبب پیروان کم‌شمار، موضوع بحث این نوشتار نیستند.

1 نام رمانی از فیتز جراللد Gatsby The Great

۲ در این رابطه می‌توانید به کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم مراجعه کنید.

۳ هر چند که پیکتی، خود در کتاب بعدی، یعنی اقتصاد نابرابری، اذعان می‌کند که مالیات تصاعدی مانع از بازگشت به جامعه رانتی شده است. در این باره به (کروگمن، ۲۰۱۵) مراجعه کنید.

4 New Colonialism

از آنجایی که شیوه آبرونیک مقاله حاضر، طبق سطر اول جدول شماره ۱، گام دوم را به عنوان طرح موضوع انتخاب نموده است، نوع نظام اقتصادی ایران را نئولیبرال فرض کرده ایم، ولی در ادامه، چپ نو وطنی را به احیای سنت مارکسی دعوت نموده ایم، همان سنتی که شیوه‌های خاص‌تر و بعضاً آبرونیک و متناقض نمای بازتولید نئولیبرالیسم را مورد توجه قرار می‌دهد. بنابراین سعی می‌کنیم داده‌های نقیض آن همچون وجود ستاد تنظیم بازار و شورای قیمت‌گذاری و قرارگاه مرغ! در کشور را نادیده می‌گیریم، و همه انحصارهای دولتی را نیز به غارت برای انباشت اولیه سرمایه نسبت دهیم.

بر این اساس، ارجاع درون مارکسیستی (نقد درونماندگار) به نوع نخست مطالعات پیشینه خواهیم داشت. اگر بنا بر دعوی چپ، خودتنظیمی بازار یک خرافه تبلیغ شده است و دولت در مقام یک بنگاه اقتصادی، در غارت و انباشت اولیه و مکرر سرمایه به نفع بورژوا ایفای نقش می‌کند نمی‌توان صرفاً بر ایجاد رانت و فساد و وضع قوانین سوگیرانه، و تضمین‌های سیاسی حقوق مالکیت به نفع سرمایه دار، و ساختارهای بوروکراتیک فاقد تعارض منافع، محدود شد بلکه باید به سایر سازوکارهایی که خواسته یا ناخواسته در بازتولید (تامین و تشدید) منافع طبقه برخوردار موثر هستند پرداخته شود که از آن جمله است هویت نقشی دولت‌ها. اگر هویت نقشی^۱ همسو با نظم جهانی فعلی، به ترتیبی آشکار و با توضیحی سر راست، در کشورهایی چون عربستان و امارات و قطر، در حال تامین و تشدید منافع طبقه برخوردار است، هویت نقشی ناهمسو و ستیزه جوی ایران با نظم جهانی فعلی نیز، به ترتیبی متناقض و نه چندان سر راست، در حال تامین و تشدید منافع طبقه برخوردار می‌باشد.

البته برخی از کسانی که به جریان چپ در ایران تعلق دارند همچون مراد فرهادپور در گفتاری با عنوان ادغام و انزوا^۲، به همین تناقض اشاره می‌کنند و توضیح می‌دهند که چطور سیاست خارجی پر تنش، از سویی ما را در انزوا از نظم نوین جهانی قرار می‌دهد، و از سوی دیگر، سیاست اقتصادی نئولیبرال در داخل، ما را در این نظم ادغام می‌کند، اما در درجه نخست ایشان سیاست خارجی ایران را صرفاً ضدآمریکایی می‌نامد و به این ترتیب سیاست خارجی ضد آمریکایی را منشا انزوا می‌داند و نه سیاست خارجی ضد سرمایه داری جهانی را، تا به این ترتیب از سیاست خارجی ضد سرمایه داری جهانی در خصوص وقوع بحران‌های داخلی و اتخاذ قواعد اقتصادی کاپیتالیستی در داخل، رفع اتهام کند. این در حالیست که بنا بر بازی زبانی و گفتمانی چپ نو، طی سده اخیر،

1 Partial Identity

2 <http://thesis11.com>

همواره دال سرمایه داری با دال امپریالیسم در یک محور عمودی (جانشینی^۱) قرار گرفته اند، آنهم به ترتیبی که ایالات متحده آمریکا حادثترین نشانه نمادین^۲ آن و یا مرجع دلالت آن معرفی شده است زیرا هر چند که در نشانه شناسی سوسوری، زبان نظام بنیاد^۳ است و رابطه ماهوی میان دال و مدلول و یا میان نشانه و مرجع دلالت وجود نداشته باشد اما چپ در مقام گفتمان، همواره وانمود کرده است که این رابطه ماهوی است. در درجه دوم، گفتار فرهاد پور را نمی توان تلاشی در جهت واسازی وضعیت آبرونیک دانست که طی آن سیاست خارجی ضد سرمایه دارانه، سرمایه داری را بازتولید می کند زیرا ایشان سیاست خارجی مذکور را منفک از اتخاذ سیاست های اقتصادی در داخل بررسی می کند که یکی به انزوا، و دیگری به طور مستقل، منجر به ادغام می شود اما آنچه در نوشتار حاضر پیشنهاد می شود رفتن به معادله ای درونماندگار و آبرونیک است که طی آن، سیاست خارجی مبتنی بر انزوا و ستیز با نظام جهانی سرمایه داری، زمینه های ادغام شدن در آن نظام را به ترتیبی متناقض فراهم کرده است.

ورود به مرتبه تحلیلی این معادله ی پارادوکسیکال و آبرونیک، موقوف به تمرکز بر شیوه های بازتولید قواعد سرمایه داری است، آنهم بر اساس سنتی که مارکس در قرن ۱۹ بنیان نهاد و بر اساس آن، از مباحثی چون ارزش مصرف به ارزش مبادله که مبتنی بر مناسبات اجتماعی خاصی است عبور نمود. در واقع، کشف این مناسبات در دستور کار مارکس قرار می گیرد تا شیوه های بازتولید سرمایه داری آشکار گردد. این سنت، در ادامه با صورت بندی هایی که توسط مارکسیسم غربی (پس از ۱۹۲۰ م) اعم از مارکسیسم هگلی (لوکاچ و گرامشی)، مارکسیسم امانیستی (فرانکفورت)، مارکسیسم ساختارگرا (آلتوسر) و... صورت می گیرد، به وارثان آن در نئومارکسیسم فعلی یعنی نئومارکسیسم ریکاردویی مکتب کمبریج و تاریخ رفورمیستی (پری اندرسن) و مارکسیسم تحلیلی (جوان الستر و جان رومر) و مارکسیسم بدیو و ژیزک و آگامبن و... می رسد. سنتی که هدفش افشای شیوه های بازتولید سرمایه داری، به جای توجه صرف به شیوه های تولید سرمایه است.

به همین سبب پاسخ به پرسش "نوع نظام اقتصادی ایران چیست؟" حتی در بخش عمده ای از دیدگاه کسانی چون دکتر ابادری در "بنیادگرایی بازار" (ابادری، ۱۳۹۲) و نسخه خارجی آن یعنی "قدرت بنیادگرایی بازار" (بلاک؛ سامرز: ۲۰۱۶)، یکسره بازتولید همان پیش فرضی است که

1 Paradigmatic axis

2 iconic

3 system oriented

چنین سوالی از بطن آن برآمده است. پیش فرضی که سوال فوق را رویت پذیر کرده است تا سوال "چگونه این نوع از اقتصاد بازتولید می شود؟"، رویت ناپذیر گردد. نئولیبرالیسم و سوسیالیسم و کمونیسم و غیره محدود به میدان اقتصاد، به مثابه میدانی تو پُر هستند و میدان اقتصاد زیربنایی یک بار برای همیشه است. به این ترتیب حتی تاکید بر سیطره میدان اقتصاد بر سایر میدان ها، در صورت عدم پرداخت به چگونگی این سیطره از ناحیه بازتولیدگری، و خلاصه کردن آن ذیل مفهوم بازتاب و بازنمایی، تنها به تعمیق بنیادگرایی بازار می انجامد. در حالی که به تعبیر باتکی، "بازارها بسیار بیشتر از ادعای چپ گرایان قدرتمند هستند" (باتکی، ۲۰۱۵) و این قدرت را می توان در بازتولید غیراقتصادی بازار جستجو کرد.

تاکید بر این امر مکرر که نظام اقتصادی ایران نئولیبرال است، قرار است که چه گره ای از کار فروبسته ما در خصوص نحوه بازتولید این نوع از اقتصاد در ایران باز کند؟ به عبارتی جنبه رهایی بخشی تکرار سازوکارهای عموماً حاضر و آماده و غیر متناقض و یک سویه ای که این نوع از نظام اقتصادی را بازتولید می کنند کجاست؟ در حالی که موضوع حادثه از این است که تصور کنیم نئولیبرالیسم در مسیرهای سر راست، خود را بازآفرینی می کند زیرا نئولیبرالیسم حتی در بستر عناصر و رویکردها و سازوکارهای مغایر و آبرونیک نیز در حال بازتولید خود است. اما اگر همچنان به این گزاره مکرر که نوع نظام اقتصادی است که همه چیز، از جمله سیاست و فرهنگ را تعیین می بخشد اصرار داریم بنابراین باید بتوانیم بگوییم که چطور و طی چه فرایندهایی، اقتصاد نئولیبرال در ایران، سیاست خارجی ستیزه جویانه را تعیین بخشیده است. گو اینکه چپ نو در هیئت متفکرانی چون بدیو و آگامبن و ژیژک و رانسیر و...، به درستی، با چرخش از گزاره یاد شده، بجای تلاش برای هدف قرار دادن اقتصاد نئولیبرال به مثابه زیر بنا، به سراغ آپاراتوس های بازتولیدگر آن رفته اند. همان آپاراتوس هایی که توسط چپ وطنی، علی رغم مارکسیسم فرهنگی مورد ادعا، با برچسب روبرنا، یکسره به محاق برده می شوند. این در حالیست که چپ هایی چون بدیو و آگامبن و... از طریق واسازی چگونگی بازتولید سرمایه داری از ناحیه اصالت قانون، دموکراسی، برابری و...، در صدد برانداختن سرمایه داری اند. آنها دیگر همچون مکانیک گرایان نمی گویند که چون اقتصاد تعیین بخش این امور است پس پرداختن به آنها بلاموضوع و وقت تلف کردن است و آنچه مهم است تمرکز بر اقتصاد به خودی خود است.

انواع کلاسیک و مدرن دینامیک های غیراقتصادی بازتولیدگر کاپیتالیسم

در ادامه، به گذار تاریخی سنت مارکسی درباره نحوه های آبرونیک و غیرمستقیم بازتولید سرمایه داری بجای توجه صرف به نحوه های مستقیم و صرفاً اقتصادی بازتولید سرمایه داری می پردازیم.

۱. تاریخچه کلاسیک سنت مارکسی

بیش از همه متاخران، این خود مارکس بود که فرایندهایی از شیوه تولید را که طی آن روابط اجتماعی و ساختارهای فکری تکوین می یابند توضیح داد و فی المثل به ارزش مبادله که گویای برهم کنش بازار و نظام هنجاری جامعه و چرخه تولید و تغییر این نظام هنجاری، متناسب با منافع بورژوا است، توجه کرد. در ادامه گذار تاریخی توجه به شیوه ها و ابزار بازتولید سرمایه داری، میراث چنین توجهی از مارکس به نسل دیگری از مارکسیست ها رسید که عموماً همه آنها به رغم تنوعشان، ذیل عنوان مارکسیسم غربی^۱ معرفی شده اند. تمام این اقدامات که ذیل پروژه مطالعاتی رمزگشایی از نحوه بازتولید سرمایه داری گفته شد، در یک چارچوب ارجاعی به خود مارکس باز می گردند و نمی توان آن را به بخشی از تئوری او بلکه باید به سنت و سرشت روش شناختی او نسبت داد. به این ترتیب نادیده گرفتن نحوه های این بازتولید در بخشی از چپ نو، و به ویژه نادیده انگاری و خوارشماری نحوه های سیاسی این بازتولید در چپ نو ایران، به معنای انقطاع از سنت مارکسی است زیرا ذیل این سنت است که می توان همچون فرانکفوتی ها - از دهه ۱۹۴۰ - از روایت کلاسیک نظریه مارکسیسم مکانیکی گرا درباره روند تکامل تاریخی نیروهای تولید، به شکلی عبور کرد که صرفاً به دیالکتیک طبقاتی در سطح اقتصاد هم محدود نشود و این دیالکتیک را به عرصه فرهنگ و سیاست و جامعه و ناخودآگاه بکشد، زیرا سرمایه داری پیشاپیش چنین کرده است. فارغ از توجه به مصرف گرایی سرمایه داری و دولت رفاهی مکتب فرانکفورت، این توجیه که سرمایه داری هر نوع از نظام سیاسی را به خدمت می گیرد و در خود استحاله می بخشد، پس توجه به نحوه بازتولید سیاسی سرمایه داری بلاموضوع است، توجیهی کاملاً ضد مارکسی است. بر این اساس هم مارکسیسم غربی و هم فرانکفورتی ها فارغ از تفاوت هایشان، بنا بر سنت مارکسی عمل کردند.

بر همین اساس، آلتوسر در کتاب "ماتریالیسم مواجهه ای یا تصادفی"، روند جوهری فروپاشی سرمایه داری را رد می کند زیرا روبنا و آپاراتوس های ایدئولوژیک سرمایه داری (در فرهنگ و هنر و ادبیات و آموزش و...) به طور سیستماتیک زیربنا را بازتولید می کنند. به عبارتی مجموعه سازوکارهای روبنایی به تولید اشکال خاصی از آگاهی که بازنما و در نتیجه بازتولید کننده روابط تولید هستند منجر شده است و از سطح مکانیسم به سطح آگاهی ارتقا یافته است و به این ترتیب، توهم آگاهی، توهم سوژگانی را به فرد چنان منتقل می کند که او از نحوه عمل این روبناها در

1 Western Marxism

بازتولید سرمایه داری کاملاً بی خبر می ماند و دقیقاً همینجاست که مفهوم استیضاح^۱، عالی ترین توضیح را از پیچیده ترین سازوکار سرمایه داری برای بازتولید غیراقتصادی خود ارائه می کند زیرا سوژه در صورت گرفتار شدن در توهم عدم انشقاق و خودبنیادی، نه تنها هیچ خطری را از ناحیه روبنا احساس نمی کند بلکه باور، دیدگاه، اندیشه، و گرایش خود را در انتخاب روبنا منشا اثر می داند. در حالی که دقیقاً مبنای وجودی روبنا، القای همین نوع از توهم سوژگانی است تا حواس سوژه در برابر ترفندهای زیربنای اقتصادی در بازتولید خود کاملاً پرت شود و چپ نو در ایران نیز به سبب غفلت از نحوه های سیاسی بازتولید سرمایه داری (به مثابه روبنا)، خود را در معرض چنین توهمی قرار داده است.

۲. گسست پروبلماتیک از بازتولید ناخواسته سرمایه داری

آلتوسر راه گسست از بازتولید را در گسست پروبلماتیک از آن می دانست. لازم به ذکر است که پروبلماتیک ناظر بر نظامی فکری است که از منظری فرمال، فارغ از محتوای مسئله، قادر است سوالاتی را طرح کند و سوالاتی دیگر را از دامنه دید خارج کند. سوالاتی که در پروبلماتیک دیگر اساساً به چشم نمی آیند و در نتیجه پاسخی هم به آنها داده نمی شود و درست از همین ناحیه است که محتوای متنوع از افکار و اندیشه ها و عمل ها و اقدام ها، به رغم تفاوت ها و حتی تباین های محتوایی شان، یک پروبلماتیک را با یک مجموعه مشابه از سوال ها بازتولید می کنند. به این ترتیب سایر اندیشه ها و کنش ها و نقدهایی که صرفاً به لحاظ محتوایی، علیه سرمایه داری مطرح می شوند، موسسان و پایوران آنها را دچار توهم می کند زیرا در سطح فرم، آنچه رخ می دهد بازتولید همان پروبلماتیک مشترک است که از قضا پروبلماتیک غالب نیز هست. بنابراین تکرار محتواها در عین وحدت فرم، یکی از آپاراتوس های پیچیده ایدئولوژی غالب (سرمایه داری) برای بازتولید خود است.

گو اینکه مارکس نیز بنا بر گسست از پروبلماتیک بورژوازی بود که قادر به تصحیح سوال "ارزش کار چیست؟" به سوال "ارزش نیروی کار چیست؟" (فرتر، ۱۳۸۷: ۷۹-۷۸) شد زیرا تا مادامی که در صدد پاسخ به سوال نخست باشیم، حتی پاسخی رادیکال، همچنان پروبلماتیکی که آن سوال را وضع کرده بازتولید می نمایم. التوسر می گوید ذیل گسستی پروبلماتیک است که "مارکس می تواند پرسشی بیان نشده را بیان کند" (فرتر، ۱۳۸۷: ۷۹) و پروبلماتیک خود را بر شکاف های پروبلماتیک خوانش شده بنا کند گو اینکه حتی جدی ترین فیلسوف قرن بیستم یعنی

1 Interpellation

دلوز نیز می‌گوید: "آزمون صدق و کذب را برای خود سوال‌ها به کار ببرید. سوال‌های کاذب را کنار بگذارید و صدق و آفرینش را در مرتبه سوال‌ها با هم وفق دهید" (دلوز، ۱۳۹۱: ۲۴) و "در فلسفه و حتی در هر جای دیگر، پرسش بیش از آنکه بر سر حل کردن مسئله باشد، بر سر یافتن مسئله و متعاقبا طرح آن است؛ زیرا یک مسئله به محض اینکه به درستی مطرح شود، حل شده است. به عبارت دیگر، راه حل در مسئله وجود دارد" (دلوز، ۱۳۹۱: ۲۵) و "ما آخرین جمله این قطعه از برگسون را با صورت‌بندی مارکس قیاس می‌کنیم، همان نکته‌ای که برای خود کنش نیز معتبر است: بشر فقط سوال‌هایی را برای خود مطرح می‌کند که توانایی حل آنها را دارد... البته این راه حل است که اهمیت دارد ولی خود مسئله، بر حسب شیوه‌ای که مطرح می‌شود... همواره واجد راه حل مناسب خویش است. بدین معنا تاریخ انسان‌ها همان قدر از نظرگاه نظری که از نظرگاه عملی، تاریخ ساختن مسائل است (دلوز، ۱۳۹۱: ۲۶).

آلتوسر کشف شیوه استیضاح و ابقای پروبلماتیک غالب به رغم ستیز محتوایی با آن را مرهون خوانش سمپتوماتیک^۱ از نظریه است. او با نگاه سمپتوماتیک و پاتولوژیک به نظریه، چگونگی بازتولیدگری آن نظریه به نفع ایدئولوژی غالب را کشف می‌کرد، حتی نظریه‌ای که در تقابل تماتیک^۲ و توریک^۳ با ایدئولوژی غالب است. گو اینکه بنا بر همین خوانش سمپتوماتیک از کتاب سرمایه مارکس است که او نشان می‌دهد حتی مارکس چگونه به ترتیبی ناخواسته تا پیش از ۱۸۴۵ م. به رغم محتوای ضدسرمایه‌دارانه آراء و آثارش، در حال بازتولید پروبلماتیک سرمایه‌داری بوده است. حال چپ وطنی نیز تنها در صورت ارجاع به این سنت مارکسی-آلتوسری است که قادر به دیدن این نکته خواهد شد که از ناحیه بی‌توجهی به نحوه‌های سیاسی بازتولید اقتصاد سرمایه‌دارانه در ایران، ناخواسته در حال بازتولید پروبلماتیک سرمایه‌داری است. بر همین اساس سعی داریم که از پروبلماتیکی که صرفاً به چیستی اقتصاد می‌پردازد، به پروبلماتیکی که به چگونگی بازتولید اقتصاد می‌پردازد گسست کنیم.

۳. چپ نو در امتداد سنت مارکسیستی

در امتداد سنت مارکسی-آلتوسری، بدیو نسخه روز آمدی از گسست پروبلماتیک را طرح اندازی می‌کند. بدیو خود در این باره می‌گوید: "مسئله بنیادین در میدان فلسفه امروز یافتن چیزی همچون

1 Symptomatic reading

2 Thematic

3 Rhetoric

منطقی جدید است. ما امروزه نمی‌توانیم از ملاحظاتی درباره سیاست، زندگی، آفرینش یا کنش آغاز کنیم. اول باید منطقی جدید وصف کنیم یا دقیق‌تر بگوییم دیالکتیکی جدید" (بدیو، ۲۰۰۵: ۱).

بی‌گمان اقدام بدیو در تاسیس دیالکتیک نام‌ناپذیر، دیالکتیک کلاسیک (هگلی و مارکسی) را، با محتوا و معنایی دگرسان شده و انقلابی، به مواجهه‌ای دیالکتیکی می‌برد منتها نه از ناحیه امر سیاسی خاصی که در دیالکتیک کلاسیک، آنتی‌تز نامیده می‌شود بلکه در درون دیالکتیک غالب و موجود استراتژی بدیو تاکتیکی موربانه‌ای است. دیالکتیک نام‌ناپذیر با دگرسانی مفهوم آشناتری چون نفی اثباتی^۱ هگل و تصعید^۲ فروید، بی‌آنکه قصد تحریف یا تقلیل آن را داشته باشیم، در صدد بارگذاری معنای انقلابی در زهدان دیالکتیک موجود است منتها با این تفاوت عمده که اولاً اگر در نفی اثباتی، مکانیسم‌های همان فرم در جهت برآوردن میل، مورد استفاده قرار می‌گیرند، در اینجا مفاهیم همان فرم در جهت انقلاب معنایی، مورد استفاده و البته مورد مفصل-بندی مجدد قرار می‌گیرند. به همین سبب شاید منظور بدیو از "نفی محافظه‌کار"^۳ دگرگون کردن همین نوع هگلی نفی اثباتی باشد. ثانیاً این اقدام صرفاً به بارگذاری میل انقلابی ساحت خیال^۴ در ساحت نمادین^۵ محدود نمی‌شود و اساساً هدف از آن فروریختن نظم موجود از طریق حفظ آن است و به تعبیر بدیو این نوع ایجاب برخوردار از "وجهی از سلب" است اما به شیوه‌ای که مطلقاً حساسیت برانگیز نگردد و به تعبیری فوکویی، نامتعیین^۶ بماند و برای قدرت از اساس آنچنان متعین نگردد که در صدد حذف یا استحاله آن برآید، بنابراین چنین سیاستی باید نام‌ناپذیر^۷ باقی بماند. همانطور که در نفی اثباتی نیز نارسیده اولیه چنان با تبعیت از قانون خود را در نارسیده ثانویه بارگذاری می‌کند که ردی از آن باقی نماند اما در دیالکتیک نام‌ناپذیر، ضمناً هدف تحقق امر منفی (مثلاً میل خاص) نیست بلکه فروانداختن وضع موجود از مسیر تن‌سپاری به آن است. بدیو از طریق معنادهی دیگرگون برای مفاهیم از پیش موجود فرم غالب، معنایی مغایر با فرم غالب را آن چنان رقم می‌زند که هیچ حساسیتی ایجاد نکند و فرم از ناحیه تمکینی که از آن می‌شود در برابر هر محتوایی بی‌دفاع می‌گردد. از این بابت است که قدرت، فریب می‌خورد، چون فرم را برتر

1 Affirmative negation
 2 Sublimation
 3 Conservative negation
 4 Imaginary
 5 Symbolic
 6 Dispositive
 7 Non-Expressive

از محتوا دانسته و یا به دوتایی فرم/محتوا باور دارد، غافل از اینکه نامتناهی شدن امر منفی می‌تواند فرم را نه در تقابل با آن بلکه از طریق حفظ آن، براندازد.

موضوع فقط این نیست که در چارچوب شرایط موجود کنشگری کنیم چون چنین امری صرفاً ویراستاری قدرت است بلکه منظور این است که فرم را از طریق حفظ مبنای زبانی آن اما با عبور از ویژگی‌های پارولیک آن براندازیم. فی‌المثل مبنای زبانی مفاهیم مفصل‌بندی شده از طریق پارول سرمایه‌داری از جمله دموکراسی و حقوق بشر و پیشرفت و... حفظ می‌شوند اما مفصل‌بندی متفاوت و متباینی از آنها صورت می‌گیرد.

عبور از بازتولید ناخواسته سرمایه‌داری به شیوه دیالکتیک غیربیانگر

از وارثان سنت مارکسی، الن بدیوست و نوشتار او با عنوان دیالکتیک غیر سلبی جلوه مبرز آن است گو اینکه دیالکتیک غیر سلبی، "همان راهی است که کارل مارکس پیشنهاد می‌کند" (بدیو، ۲۰۰۵: ۱). این نوشتار او شبیه به راهنمایی برای چپ نو در ایران است تا آن را از قطبیت زبانی و دیالکتیک کلاسیک کاپیتالیسم/کمونیسم یا راست/چپ یا نولیبرالیسم/نومارکسیسم و سایر قطبیت‌ها و دیالکتیک‌های جعلی دیگر که عمیقاً با نادیده غیرسلبی را پیشنهاد دهد تا با رعایت اصل درونماندگاری، از این دوگانه‌های جعلی ب‌رهد و به تعبیر او "منطق یا دیالکتیکی جدید" را وضع کنیم که برخلاف دیالکتیک هلگی، سلبی نباشد زیرا "نمی‌توانیم ابتدا به ساکن درباره سیاست و زندگی و آفرینش یا کنش آغاز کنیم. اول باید منطقی جدید وصف کنیم یا دقیق‌تر بگوییم دیالکتیکی جدید" (بدیو، ۲۰۰۵: ۱). بنابراین سخن گفتن از اقتصاد در ایران فارغ از یافتن یک دیالکتیک جدید از سوی چپ نو در ایران نیز از همان نوعیست که بدیو ما را از آن پرهیز می‌دهد و تصریح می‌کند که "کار مارکس در وهله اول نظریه‌ای تازه درباره مبارزه طبقاتی و نظایر اینها نیست بلکه از همان آغاز یک منطق عام جدید است" (بدیو، ۲۰۰۵: ۱). اما چپ نو در ایران به سبب بی‌توجهی به نحوه‌های بازتولید نوع نظام اقتصادی ایران و به سبب غفلت از مکانیسم‌های بازتولید گر این نظام اقتصادی، از جمله سیاست خارجی ضد سرمایه‌داری، در چارچوبه همان دیالکتیک کلاسیک عمل می‌کند و ناخواسته همان نظام به اصطلاح نئولیبرال را در ایران تقویت می‌کند زیرا نسبت به درونماندگاری این شیوه عملکرد چپ نو در منش استحاله‌گر نئولیبرالیسم، بی‌توجه است و احتمال نمی‌دهد که قطبیت چپ نو/نئولیبرالیسم، درونماندگار و تقویت‌کننده نئولیبرالیسم باشد. منشا اصلی تقویت نئولیبرالیسم توسط این نوع از چپ وطنی، اتکاء آنان بر نفی در دیالکتیک

کلاسیک است در حالی که باید اصل را بر منفیت گذاشت گو اینکه "مسئله نسبت‌های دیالکتیکی و غیردیالکتیکی مسئله‌ای فوری و فوری است. می‌توان گفت مسئله ما مسئله منفیت است...وقتی چارچوب منطقی کنش سیاسی از نوع دیالکتیکی کلاسیک است، آنچه بنیادی است همان نفی است. رشد مبارزه سیاسی اساساً چیزی نظیر «شورش علیه»، «مخالفت با»، «نفی فلان و بهمان» خواهد بود...این چارچوب هگلی است؛ نسبتی دارید میان اثبات و نفی یا ایجاب و سلب، نسبتی میان ساختن و نفی کردن. در این نسبت، اصل واقعی حرکت و اصل واقعی آفریدن چیزی جز نفی نیست. و آگاهی انقلابی، به تعبیر ولادیمیر لنین، اساساً آگاهی از این است که آدم نسبتی مبتنی بر نفی با نظم موجود دارد" (بدیو، ۲۰۰۵: ۲-۱). دقیقاً بر همین اساس چپ نو در ایران در حال نفی است، یک نفی سر راست که گمان می‌کند، می‌توان نئولیبرالیسم را از طریق شکل منفی آن یعنی ضد نئولیبرالیسم نفی کرد، بی آنکه به احتمال درونماندگاری ضد کاپیتالیسم در کاپیتالیسم اندیشید. این در حالیست که مثلاً سیاست خارجی ضد نئولیبرالیسم جهانی از سوی حکومت ایران دقیقاً به تشدید و تقویت نئولیبرالیسم در داخل ایران انجامیده، آنهم نه در مقام اثبات که در مقام نفی. این نوع از سیاست خارجی ضد نئولیبرالیسم جهانی در خوش‌بینانه‌ترین حالت معادل دیالکتیک منفی آدورنو است. در حالی که بر اساس آنچه بدیو می‌گوید؛ "مسئله ما امروز یافتن راهی است برای وارونه ساختن^۱ منطق دیالکتیک کلاسیک در درون خودش...تلاش من یافتن چارچوبی دیالکتیکی است که در آن چیزی یا آینده، پیش از حال حاضر منفی بیاید(بدیو، ۲۰۰۵: ۱). بنابراین به نسبت بحث حاضر، برای رهایی از این نوع سیاست خارجی ضد نئولیبرالیسم جهانی که به تشدید و تقویت نئولیبرالیسم در داخل ایران انجامیده، باید سیاست خارجی، بجای نفی، ابتدا مبتنی بر ایجاب باشد. البته منظور قطعا و لزوماً این نیست که نباید با نئولیبرالیسم جهانی مبارزه کرد بلکه منظور مبارزه ای غیرسلبی است گو اینکه بدیو می‌گوید؛ پیشنهاد من سرکوب نسبت میان ایجاب و نفی نیست - شک نیست که شورش و مبارزه طبقاتی همچنان اساسی‌اند - و منظورم حرکت در مسیر صلح‌طلبی نیست یا هیچ چیزی از این دست. سؤال این نیست که به مبارزه یا مخالفت با نظم موجود نیاز داریم یا نه، مسئله به بیان دقیق‌تر بر سر نسبت میان نفی و ایجاب است" (بدیو، ۲۰۰۵: ۲). دقت کنیم که تأکید بدیو بر سر تقدم و تاخر میان ایجاب و نفی است نه نفس ایجاب و نفی. ما نیز بجای اینکه ساختار حکمرانی در ایران را از نفی و مخاصمه با سرمایه‌داری جهانی بر حذر بداریم باید تأکید کنیم که در وهله یا گام اول باید دست به ایجاب زد و نه نفی زیرا نفی در گام اول، به تقویت و تشدید دیالکتیک حاضر می‌انجامد گو اینکه انجامیده

است و قواعد نئولیبرالیسم را ناخواسته در داخل ایران توسعه داده است و حکومت ایران را ناگزیر از کاهش تصدی‌گری و خصوصی‌سازی و کالایی‌سازی آموزش و بهداشت و... کرده است زیرا نفی در گام اول، بجای ایجاب در گام اول، حساسیت برانگیز بوده و کشور را با تحریم‌ها و کمبود انرژی و ناترازی‌ها مواجه کرده است و حکومت برای جبران این کمبودها و ناترازی‌ها ناگزیر از تن دادن به قواعد بازار آزاد و کاهش تصدی‌گری و... شده است. بنابراین موضوع سرکوب نفی نیست بلکه تاکید بدیو بر تقدم ایجاب بر نفی است. گو اینکه می‌نویسد: " این امکان تنها در میدان ایجاب ابتدایی تحقق واقعی می‌پذیرد، یعنی بوسیله آنچه در گام اول ایجابی است نه سلبی" (بدیو، ۲۰۰۵: ۲-۱). بنابراین، توصیه بدیو، ایجاب ابتدایی و ایجاب در وهله اول است. به این ترتیب اگر چپ نو می‌خواهد که هم به مبارزه با نئولیبرالیسم جهانی بپردازیم و هم از تقویت ناخواسته نئولیبرالیسم در ساختار اقتصادی- سیاسی ایران جلوگیری کند می‌تواند بنا بر این توصیه بدیو، حکومت را به ایجاب ابتدایی بجای نفی ابتدایی (ستیز ابتدایی با نئولیبرالیسم جهانی) دعوت کند، آنچنان که ما در این نوشتار سعی در طرح این دعوت داشته‌ایم. در اینجا مشخصا سعی داریم که چپ نو را به فهم چگونگی بازتولید نئولیبرالیسم از ناحیه ساختار حکمرانی دعوت کنیم و همزمان ساختار حکمرانی را نسبت به این بازتولید ناخواسته، هوشیار نماییم.

این دعوت نه تنها تخفیف مبارزه با نئولیبرالیسم نیست بلکه یک رخداد است. بدیو بر همین اساس در تعریف رخداد می‌نویسد: "رخداد در وهله اول آفریدن وضعیتی جدید نیست. آفریدن امکانی جدید است. در واقع رخداد در وضعیتی روی می‌دهد که عین قبل می‌ماند اما همین وضعیتی که مثل قبل است درون امکان جدید جای دارد" (بدیو، ۲۰۰۶). پس قرار نیست که ستیز با سرمایه داری جهانی را ملغی کنیم بلکه قرار است که دست به خلق امکانی جدید بزنیم و شیوه این مبارزه را از نفی مستقیم و ابتدایی به ایجاب ابتدایی تغییر دهیم. امکانی که از دل آن، وضعیتی جدید رخ می‌دهد. مثال روشنگر بدیو در این باره برای وضعیت ما راهگشاست. او می‌نویسد: برای مثال، از نظر پل رسول رخداد همان رستاخیز مسیح است، و این رخداد مستقیما چیزی را در امپراتوری روم تغییر نمی‌دهد. پس وضعیت عمومی که همان امپراتوری روم است عین قبل می‌ماند اما درون وضعیت به لطف رخداد با گشایش امکانی جدید رویاروییم. در میدان سیاست هم چنین است. مثلا در مه ۶۸ پاریس هیچ تغییر واقعی در وضعیت عمومی دولت نمی‌بینیم: شارل دوگل در قدرت ماند و دولت کماکان با پلیس و تشکیلاتش کارآمد بود، ولی گشایش امکان جدیدی در کار

بود، و این است آنچه من رخداد می‌نامم (بدیو، ۲۰۰۶). به عبارتی صرفاً قرار است که ضدیت و ستیز با نئولیبرالیسم را بازتعریف کنیم و شیوه‌های این ضدیت را مورد بازنگری قرار دهیم. در امتداد همین ایجاب در وهله اول است که بدیو پس از طرح پیشنهادی چون دیالکتیک غیرسلبی، در نوشتار دیگری، راه این دیالکتیک غیرسلبی را به ما ارائه می‌کند و آن راه، دیالکتیک غیربیانگر است. به عبارتی او به ما نشان می‌دهد که دیالکتیک غیرسلبی و ایجاب در ابتدا، برخلاف سلب در ابتدا، به آن سبب موفق خواهد بود که حساسیت برانگیز نخواهد شد ولی سلب در ابتدا، حساسیت برانگیز خواهد شد و واکنش نئولیبرالیسم را برخواهد انگيخت. به نسبت بحث حاضر سلب در ابتدا حساسیت نئولیبرالیسم جهانی را علیه ما برخواهد انگيخت و این حساسیت‌ها، به اعمال تحریم‌ها علیه ایران خواهد انجامید و در ادامه، به ناترازی و کسری بودجه خواهد انجامید و بالاخره به اتخاذ قواعد بازار آزاد در داخل و کاهش تصدی‌گری و خصوصی‌سازی و... منجر خواهد شد. البته منظور از نئولیبرالیسم جهانی، نئولیبرالیسمی است که به رهبری آمریکا و با پایوری بخش عمده‌ای از اروپا شکل گرفته است.

دیالکتیک نام ناپذیر یا غیربیانگر با دگرسانی مفهوم آشناتری، در صدد بارگذاری معنای انقلابی در زهدان دیالکتیک موجود است. به همین سبب شاید منظور بدیو از "نفی محافظه کار"^۱ فروریختن نظم موجود سرمایه‌داری، از طریق حفظ آن است و به تعبیر بدیو این نوع ایجاب برخوردار از "وجهی از سلب" است اما به شیوه‌ای که مطلقاً حساسیت برانگیز نگردد و به تعبیری فوکویی، نامتعیین^۲ و نابیانگر و نام ناپذیر بماند و برای قدرت (نئولیبرالیسم جهانی) از اساس آنچه نامتعیین نگردد که در صدد حذف یا استحال آن برآید، بنابراین چنین سیاستی باید نام ناپذیر^۳ باقی بماند. البته موضوع این نیست که صرفاً ساختار حکمرانی را در این باره خطاب قرار دهیم بلکه هدف آنست که از منظر دیالکتیک ماتریالیسم چنین خطابی صورت بگیرد.

دیالکتیک نام ناپذیر با گذار از نفی و اثبات یا سلب و ایجاب یا امر منفی و امر مثبت، خود را در وضعیت دیالکتیک تثبیت کرده است و از این حیث قرابتی عمیق و البته ناگفته، با دیالکتیک ساکن در تئاتر اپیک^۴ بنیامین دارد. دیالکتیک بدیو در جهت برهم زدن نسبت کلاسیک میان نفی و ایجاب است، این نسبت توسط بدیو به نسبتی درونماندگار تغییر می‌کند و از این حیث است که بدیو در دیالکتیک مورد نظر خود از چیزی خارج از دیالکتیک سخن می‌گوید: "در کارم ردپای

1 Conservative negation
2 Dispositive
3 Non-Expressive
4 Epic theatre

چیزی خارج از دیالکتیک کلاسیک را جستجو می‌کنم که به نوعی دیالکتیک است... به لحاظ صوری همین فکر را مطرح می‌کنم. ما باید سعی کنیم دقیقاً شرایطی را درک کنیم... این امکان فقط در میدان تایید (ایجاب) ابتدایی^۱ تحقق می‌پذیرد، از طریق چیزی که در وهله اول^۲ ایجابی است نه سلبی^۳ (بدیو، ۲۰۰۵: ۲-۱).

وقتی بدیو می‌گوید "چیزی غیردیالکتیکی^۳ در کار است" (بدیو، ۲۰۰۵: ۲)، یعنی در گام نخست "کشایش امکانی جدید" مد نظر است و تنها پس از آن است که "امکان تحقق مادی پیامدهای این امکان جدید^۴... و تدقیق این پیامدها به معنای ایجاد یک پیکر سوژکتیو^۵ جدید" فراهم می‌شود (بدیو، ۲۰۰۵: ۲)، زیرا "یک پیکر سوژکتیو جدید عبارت است از تحقق امکانی که بوسیله رخداد، در فرمی انضمامی، گشوده شده است. این پیکر جدید برخی پیامدهای آن امکان جدید را بسط^۶ می‌دهد. بالطبع، در میان این پیامدها فرم‌های گوناگونی از نفی هست... اما این فرم‌های نفی پیامدهای تولد سوژگی جدیدند و نه برعکس؛ سوژگی جدید پیامد نفی نیست" (بدیو، ۲۰۰۵: ۲).
به نسبت بحث حاضر، ما لزوماً در صدد نفی سیاست خارجی ضد سرمایه‌داری توسط دولت‌ها در ایران نیستیم بلکه برعکس در صددیم که نشان دهیم خصلت‌های ژنریک سیاست ضد سرمایه‌دارانه که یکی از آنها ممانعت از بازتولید ناخواسته سرمایه‌داری است ایجاب می‌کند که در مقام یک رخداد، دست به ستیز با سرمایه‌داری به شیوه‌هایی غیر از سیاست ستیز آمیز خارجی بزنیم زیرا چنین ستیزی به بازتولیدگر سرمایه‌داری بدل شده است پس با عبور از قطبیت جعلی سرمایه‌داری/ضد سرمایه‌داری، به مثابه تز/آنتی تز، می‌توانیم به تثبیت خود در وضعیت دیالکتیک پایدار با سرمایه‌داری کمک نماییم. آنهم بدون تعهد به آنتی تز/ی چون ستیز با سرمایه‌داری در سطح سیاست خارجی. هدف به طور مشخص کمک به ساختار حکمرانی از منظر توان تحلیلی نظریات چپ نو می‌باشد تا ضمن حفظ موضع ضد سرمایه‌داری، شیوه این ضدیت را مورد بازبینی قرار دهد.

1 Primitive affirmation

2 Primitively

3 Non-dialectic

4 New possibility

5 Subjective Body

6 Develop

جمع بندی تحلیلی

انتساب عنوان نئولیبرال به اقتصاد ایران مخالفانی دارد. این مخالفان، چنین انتسابی را یک آدرس غلط در بیان علت مشکلات کشور می دانند اما اصلی ترین یافته این تحقیق اینست که در صورت پذیرش فرض لیبرال یا نئولیبرال بودن اقتصاد ایران، چنین فرضی یک آدرس ناتمام است نه یک آدرس غلط، زیرا در صورت کاربرد امکاناتی که بدیو با ارجاع افلاطونی به آلتوسر، در اختیار ما می‌گذارد می‌توان از تفریق تفاوت‌های موجود میان سیاست‌های متکثر ضد سرمایه داری، به وضعیت نوعی سیاست ضد سرمایه داری رسید و این وضعیت ژنریک همانا ممانعت از بازتولید سرمایه‌داری است و به تعبیر دقیق‌تر؛ این وضعیت ژنریک، ممانعت از بازتولید فرمال سرمایه‌داری است و در این میان، آن دست از سیاست‌هایی که به لحاظ محتوایی، ضد سرمایه‌دارانه‌اند (همچون سیاست خارجی ایران) اما در سطح فرمال، به ترتیبی ناخواسته، بازتولیدگر سرمایه‌داری‌اند، بنا بر منطق جدید بدیو، خود، بازوی سرمایه‌داری‌اند. به همین نسبت، درام سیاست خارجی ما در پلتفورمی متباین با خود، کارگردانی می‌شود که اگر صدای درون دایجیتیک آن، ضد کاپیتالیستی است، صدای برون دایجیتیک آن، کاپیتالیستی است زیرا این نوع از ستیز با سرمایه‌داری جهانی، سرمایه‌داری را به درون-اقتصاد-کشور قاچاق می‌کند. در جدول ۲ چهار نحوه این قاچاق را توضیح داده‌ایم و نشان داده‌ایم که طی چه مراحل این قاچاق صورت گرفته است.

جدول ۲: عرصه‌های باز تولید ناخواسته سرمایه‌داری جهانی توسط سیاست خارجی ضد سرمایه‌داری

ردیف	نوع و عرصه باز تولید	توضیح
۱	چرخه تحریم، و اتخاذ اصول اقتصاد نئولیبرال	این شکل (فرم) از سیاست خارجی ضد سرمایه دارانه، به تحریم‌های اقتصادی و در نتیجه به گریز ناپذیر شدن اتخاذ اصول نئولیبرال از جمله تعدیل ساختاری (به عنوان یکی از اصول سرمایه داری) جهت کاهش هزینه ها در داخل کشور منجر می‌شود و از این ناحیه، نوع نظام اقتصادی سرمایه دارانه را در اقتصاد کشور باز تولید می‌کند و همچنین نسخه‌های جهانی سرمایه داری را باز تولید می‌کند. اما ممکن است در مقابل گفته شود که برخلاف این گفته، دقیقاً در زمان‌هایی چون ادوار دولت که ما با تحریم‌های کمتری مواجهیم، سیاست‌های اقتصاد داخلی بیشتر به سمت قواعد کاپیتالیسم، از جمله کاهش تصدی‌گری رفته است. در پاسخ، وقتی به سبب سیاست خارجی ضد سرمایه داری تحریم می‌شویم، برای "حفظ" جبهه ضد سرمایه‌داری جهانی (و تامین محور مقاومت) و حفظ آنچه دولت، عمق استراتژیک می‌نامد ناگزیر از اتخاذ قواعد بازار برای کاهش هزینه‌های داخلی دولت می‌شویم اما وقتی تحریم نیستیم و پول همچون ادوار دولت نهم و دهم به کشور سرریز می‌شود نیز برای "توسعه" آن سیاست‌های خارجی ضد سرمایه دارانه، مجدداً و از ناحیه‌ای دیگر به کاهش مسئولیت‌های دولت در مالکیت ابزار تولید و... روی می‌آوریم زیرا درآمدهای حاصل از فروش نفت، انگیزه برای توسعه آن سیاست پر ستیز

از دعوت به تاملی آبرونیک درباره ساختار اداره ایران تا ...

ردیف	نوع و عرصه باز تولید	توضیح
		<p>را تقویت می‌کند. ضمن اینکه اگر بعضا شاهد شدت مضاعف اتخاذ سیاست‌های کاپیتالیستی در داخل در دوران عدم تحریم نسبت به دوران تحریم هستیم علت را باید در این امر جستجو کرد که اساسا در شرایط تحریم ظرفیت بیشتری برای اعمال قواعد بازار آزاد وجود ندارد زیرا کشور فاقد رونق اقتصادی است و انگیزه‌ای برای بخش خصوصی جهت ورود وجود ندارد. بنابراین اگر شاهدیم که در هر دو دوره عسرت و کثرت مالی، اقتصاد داخلی به سمت قواعد کاپیتالیسم می‌رود، علت را باید بنا بر رویکرد ژنریک و نوعی بدیو، در ویژگی‌های مشترک هر دو دوره، از جمله سیاست خارجی ضد سرمایه‌دارانه، جستجو کرد.</p>
۲	تامین ناخواسته بازار مصرف جهانی سرمایه داری	<p>در اینجا نیز سرمایه‌داری جهانی از ایفای نقش دشمن توسط برخی دولت‌ها، به عنوان پتانسیلی جهت حل بحران‌های احتمالی از ناحیه انباشت، استقبال می‌کند و به این دلیل قرار گرفتن در نقطه مقابل سرمایه‌داری به شیوه ستیز در سیاست خارجی، به بازتولید همان نقطه تقابلی می‌انجامد. بنابر منطق آبرونیک، می‌توان سیاست خارجی ضد سرمایه‌داری را از منظر تقویت حوزه رقیب (عربستان و امارات و...) برای توسعه سرمایه‌داری در منطقه نگریست. این نوع از سیاست خارجی ضد سرمایه‌داری، در سطح فرمال، از طریق ایجاد بازار مصرف (به عنوان شرط حیاتی سرمایه داری) برای همان سرمایه‌داری‌ای که خود را نقطه مقابل آن تلقی کرده است، آن را بازتولید می‌کند. وجه انضمامی چنان فرمی از سیاست، به ترتیبی متناقض، فی المثل به تسهیل و تشدید فروش تسلیحات آمریکا به کشورهای عربی (اقمار سرمایه داری)، و ایجاد رقابت (به عنوان یکی از اصول سرمایه‌داری) برای خرید تسلیحات توسط ترکیه از روسیه و آمریکا، و رقابت در پیوستن به ناتو به عنوان حافظ نظم جهانی سرمایه‌داری، و تاثیر بر بازار نفت، و تحقق پیمان ابراهیم جهت رفع یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظم جهانی یعنی مناقشه اسرائیل (به عنوان کانون امنیت سرمایه داری در خاورمیانه) و اعراب، و... کمکی موثر کرده است. گو اینکه حتی مارکس نیز در اصول شش گانه‌ی ماهیت نظام سرمایه داری، "جنگ را عاملی برای گذر از بحران انباشت سرمایه معرفی می‌کند" (هلد، ۱۹۹۵: ۳-۲۸). در اینجا نیز سرمایه‌داری جهانی از ایفای نقش دشمن توسط برخی حکومت‌ها، به عنوان پتانسیلی جهت حل بحران‌های احتمالی از ناحیه انباشت، استقبال می‌کند و به این دلیل قرار گرفتن در نقطه مقابل سرمایه‌داری به شیوه ستیز در سیاست خارجی، به بازتولید همان نقطه تقابلی می‌انجامد. بنابر منطق آبرونیک، می‌توان سیاست خارجی ضد سرمایه‌داری را از منظر تقویت حوزه رقیب (عربستان و امارات و...) برای توسعه سرمایه داری در منطقه نگریست.</p>
۳	تن سپاری ناخواسته به قاعده کالایی شدن	<p>این نوع از سیاست خارجی ضد سرمایه‌دارانه، تن سپاری به قاعده کالایی شدن در نظام سرمایه داری، از جمله کالایی شدن مقوله ستیز با سرمایه‌داری است. ستیز با سرمایه‌داری در سطح سیاست خارجی، از ناحیه بازتولید سرمایه‌داری، بدل به کالایی شده است که برخی دولت‌ها با هزینه کردن منافع ملی، در صدد خرید آن و کسب جایگاه پرستیژی (از میان سه نوع سیاست خارجی، یعنی حافظ وضع موجود، ناقض</p>

توضیح	نوع و عرصه باز تولید	ردیف
<p>وضع موجود، و پرستیژی) از طریق آن هستند و با توجه به اینکه یکی از ارکان بنیادی سرمایه‌داری، کسترش کالایی شدن است، سرمایه‌داری از کالایی شدن مقوله ستیز با سرمایه‌داری، استقبال می‌کند چرا که کالایی شدن، از جمله آپاراتوس‌های بازتولید سرمایه‌داری است، فارغ از اینکه چه امری کالایی می‌شود و تحریم‌ها در واقع، قیمت‌گذاری جهان سرمایه‌داری بر روی این کالا می‌باشد. از یاد نبریم که بنا بر قواعد روش آبرونیک، منشا آبرونی و تناقضی که دولت در ایران گرفتار آن است را باید در کسب پرستیژ منطقه‌ای و جهانی دید تا ضدیت با نفس سرمایه‌داری. زیرا هر مضمون ضدسرمایه دارانه‌ای که ذیل فرم ژنریکِ ضدسرمایه دارانه نگنجد، در رادیکال‌ترین تصور، صرفاً میلی است که در قانون (سرمایه‌داری) استحاله یافته است.</p>		
<p>این نوع از سیاست خارجی ضد سرمایه‌دارانه، در سطح فرمال و فارغ از محتوای آن، از طریق خصلت نوعی غیریت‌سازی، به تامین ناخواسته ویژگی هم‌ارزی و همبستگی در گفتمان رقیب (سرمایه‌داری) منجر می‌شود و موجبات وفاداری هویتی پایوران گفتمان رقیب را فراهم می‌کند و از این ناحیه نیز به بازتولیدگر سرمایه‌داری بدل می‌شود. از آنجایی که چپ نو نمی‌پذیرد که منطق بازار و منطق دولت بعضاً و در شرایط جهانی شدن، در تعارض هستند و یکی به انباشت سرمایه و دیگری به تسخیر عرصه‌های مولد تر و سودآورتر، فارغ از حدود سرزمینی می‌اندیشد، در نتیجه صرفاً به مطالعه نقش دولت در انباشت اولیه برای بازار می‌پردازد و نقش دولت‌های حاضر را (که متأثر از پیچیدگی فرایندهای جهانی شدن) در بازتولید بازار جهانی سرمایه‌داری، حتی در هیئت ستیز با جهانی شدن سرمایه‌داری، نمی‌بیند و عموماً بر واکنش‌هایی که به جهانی شدن ذیل عنوان ناسیونالیسم و راست افراطی صورت می‌گیرد متمرکز شده‌اند. این در حالیست که چپ نو می‌تواند با استفاده از پتانسیلی که در نظریه خود ناظر بر همدستی دولت و بازار وجود دارد، این همدستی را در ساحت جهانی شدن و در عرصه تقسیم کار جهانی دنیای سیاست بازخوانی کند تا نشان دهد که دولت‌ها فقط به شیوه‌های کلاسیک، همدست بازار نیستند بلکه به اشکال نوین و به شکلی غیرمستقیم و متناقض نیز، از طریق ایفای نقش آنتیگونه برای بازار جهانی، در حال همدستی با بازار جهانی سرمایه‌داری هستند و به سر ریز شدن سرمایه و سود به نفع سرمایه‌داری جهانی کمک می‌کنند. این تنها یکی از همدستی‌های کلاسیک دولت با بازار است که طی آن دولت با وضع قوانین و دیوان سالاری غیرعادلانه، در غارت و انباشت اولیه به بازار کمک می‌کند اما شکل نوین آن در وضعیت جهانی شدن، دایر بر ایفای نقش آنتیگونه برای نظام و گفتمان بازار جهانی سرمایه‌داری است که طی آن، دولت‌هایی با نقش هویتی آنتیگونه‌نیک، در یک چرخه، به نفع بازارهای مذکور عمل می‌کنند. ضمن آنکه در ساحت روان نیز با ایفای نقش آلوده، نیاز جهان سرمایه‌داری به آلوده‌انگاری را فراهم می‌کنند تا سرمایه‌داری با آلوده معرفی کردن ما ذیل عناوینی چون تروریسم و محور شرارت و بنیادگرایی و... خود را در یک سوی مرز درون/بیرون سرمایه‌داری جهانی حفظ کند. طرح چگونگی این فرایند با استفاده از ادبیات موجود در تحلیل گفتمان ذیل مفهوم شناسی غیریت‌سازی می‌تواند بسیار روشنگر باشد زیرا گفتمان‌ها در عین تلاش برای</p>	<p>غیریت‌سازی برای گفتمان سرمایه‌داری جهانی</p>	<p>۴</p>

ردیف	نوع و عرصه بازتولید	توضیح
		تبدیل عناصر به وقته، و توسعه حوزه گفتمان گونگی خود، ناگزیر از قبول و حتی تاسیس یک جبهه تقابلی با گفتمان خودی هستند. گفتمان‌ها بنا بر قاعده تفاوتی بودن زبان و نظام بنیاد بودن لانگ بجای نشانه بنیاد بودن آن، حتی خود در وضعیت خلاء گفتمان رقیب، دست به تاسیس آن می‌زنند و از هر نوع رقابت گفتمانی استقبال نیز می‌کنند بالاخص که گفتمان یا گفتمان‌های رقیب عملا و به ترتیبی ناخواسته، طی یک چرخه گفتمانی، به تقویت گفتمان خودی منجر شوند. نمونه آشکار غیریت سازی گفتمانی، اقدام جورج بوش در تاسیس یک جبهه تقابلی به نام محور شرارت، پس از فروپاشی بلوک شرق و پایان جنگ سرد و پدیداری خلاء قدرت تقابلی، برای سرمایه داری بلوک غرب است. نمونه‌ای در عرصه سیاست که ناظر بر پایداری گفتمانی انواع قدرت نسبت به اصل غیریت سازی است. بنابر این جهانی شدن را نمی‌توان صرفا در ساحت تقسیم کار اقتصادی دید و باید به تقسیم کار سیاسی جهانی نیز توجه کرد. ضمن اینکه به تعبیر اسمیت: "اگر هنوز فکر می‌کنید اقتصاد سنگر حمایت از... بازار آزاد است شاید بهتر باشد نگاهی دیگر به اوضاع بیندازید. جهت بادها عوض شده است" (اسمیت، ۲۰۱۵)

در مجموع، وضعیت آبرونیک و متناقض بازتولید قواعد سرمایه‌داری توسط سیاست خارجی مذکور، معادل با آن چیز است که ژیتک ذیل عنوان "پیام‌های تقلبی ضدکاپیتالیسم" و "صنعت ظاهر سازی"، در نقد سریال بازی مرکب و فیلم سرزمین آواره‌ها از آن یاد می‌کند زیرا پیام‌های این صنعت به لحاظ مضمونی، ضدکاپیتالیستی است اما از حیث شکلی، بازتولید کننده قواعد سرمایه‌داری است پس "هر چیزی که در ظاهر ضدکاپیتالیستی است، لزوما در عمل هم ضدکاپیتالیستی نیست" (ژیتک، ۲۰۲۲). به عبارتی این نوع مخالفت با نظام نتولیبرال اتفاقا بازتولید قواعد نتولیبرال اعم از نتولیبرالیسم آمریکا، اروپای غربی و شرقی، ژاپن و چین، و کشورهای حوزه خلیج فارس است. چهره پیشگام در این زمینه خود مارکس است که می‌گفت "نظریه‌های ارزش افزوده سوسیالیست-هایی چون هودگسکین برای حمله به سرمایه‌داری تقریبا از همه مقولات اقتصاد سیاسی استفاده کردند اما همچنان در پروبلماتیک اقتصاد بورژوازی باقی ماندند" (کالینیکوس، ۱۳۹۳: ۲۲).

نتیجه‌گیری

می‌توان گام‌های این پژوهش را در راستای یکدیگر دید. برای تاکید بر جنبه روش‌شناختی پژوهش حاضر باید اشاره نماییم که آبرونی روش این پژوهش بوده است و به همین دلیل بنا بر آبرونی کیگور سعی کرده‌ایم که بجای تقابل با تعریف لیبرال از اقتصاد ایران خود را در موضع این تعریف قرار دهیم و از گام دوم آغاز کنیم بنابر این از آنجایی که آبرونی، موکول به قرار گرفتن در

موضع مخالف خود، و نگاه به موضوع از منظری امیک است، نویسنده این مقاله به رغم موضع غیرهمدلانه‌ای که با چپ نو دارد، مسئله سیاست خارجی را از منظر تئوری‌های چپ نو نگریسته است زیرا در گام اول پذیرفته‌ام که اقتصاد ایران نتولیبیرال است. گو اینکه ایده مطالبه امر ناممکن توسط چپ نو نیز از موضعی آبرونیک صورت می‌گیرد زیرا چپ نو بجای ممکن نامیدن ایده تغییر وضع موجود، ایده ناممکن بودن آن را می‌پذیرد اما در گام دوم اساسا فرض ناممکن بودن را شرط مطالبه آن معرفی می‌کند. در ادامه همه جریان‌ها و نیروهای اجتماعی و فکری بالاخص چپ نو به گسست پروبلماتیک از نتولیبیرالیسم از طریق عبور از پاسخ‌گویی به سوال "نظام اقتصادی ایران چیست؟" دعوت شده‌اند. هر نوع پاسخی به این پرسش، هر چند رادیکال، به شکلی آبرونیک، به رسمیت شناختن مبنای پروبلماتیک چنین سوالی خواهد بود. بنابراین باید به سمت سوال "نظام اقتصادی ایران چگونه بازتولید می‌شود؟" حرکت کرد. آنچنان که دیده می‌شود سوالی چون نظام اقتصادی ایران چیست؟ ما را به بیراهه می‌برد و هر پاسخی به آن، بازتولید نوع نظام اقتصادی ایران خواهد بود بنابراین سوالی چون نظام اقتصادی ایران چگونه بازتولید می‌شود؟ می‌تواند ما را متوجه اهمیت بازتولید مربوطه کند و مسیرهای بازتولید را ببندد.

در امتداد مواجهه آبرونیک با نوع نظام اقتصادی ایران، توقف در مرحله غیرلیبرال یا لیبرال دانستن اقتصاد ایران را با توجه به استقبال احتمالی گفتمان لیبرال از چنین موضعی، بازتولید آبرونیک و کنایی لیبرالیسم است زیرا چنین توقفی همواره طرح سوال درباره "نحوه بازتولید این نظام اقتصادی" را به تعویق می‌اندازد. بنابر سنت مارکسیستی افشای سازکارهای بازتولید سرمایه‌داری بالاخص در تئوری آلتوسر، ستیز با سرمایه‌داری در سطح سیاست خارجی به شکلی آبرونیک سرمایه‌داری را بازتولید می‌کند و بر اساس دیالکتیک بیان گریز بدیو با کشف منطق و فرم جریان-های ضد سرمایه‌داری می‌توان دریافت که این فرم، از بازتولید سرمایه‌داری ممانعت می‌کند و خصلت ژنریک این فرم، مغایر با بازتولید سرمایه‌داری است و به این ترتیب تمامی جریان‌هایی که مضمونا ضد سرمایه‌داری اند اما فاقد خصلت ژنریک یاد شده‌اند، به ترتیبی آبرونیک و متناقض، به رغم برخورداری از محتوایی ضد سرمایه‌دارانه، و دقیقا از طریق همین محتوا، سرمایه‌داری را بازتولید می‌کنند، و محتوای ضد سرمایه‌دارانه در سطح سیاست خارجی، از جمله آنهاست چرا که لازم نیست که شما حتما متاثر از پیوستار فکری فریدمن و هایک و میزس و انجمن مون پلرن^۱ (و امروزه رابرت بارو، جان کوچران، مارتین فلدشتاین و جان تیلور) باشید تا چرخ دنده‌های بازار را

روغن کاری کنید بلکه در صورت غلفت از بازتولید آبرونیک قواعد بازار، به پیاده نظام سرمایه‌داری بدل می‌شوید حتی اگر تابع پیکتی و کروگمن و میرووسکی و استیگلیتز و... باشید.

بنابر آنچه در امتداد نظریه آلتوسر و بدیو گفته شد قرار نیست که ستیز با سرمایه‌داری را نفی کنیم و حتی قرار نیست که این ستیز را در سطح سیاست خارجی نفی کنیم بلکه برعکس بناست که از طریق دیالکتیک نام ناپذیر بدیو، آن فرمی از این ستیز را که به بازتولید فرمال سرمایه‌داری می‌انجامد، بیابیم. به عبارتی قرار نیست که مقابله مورد نظر به "بیان نمادین هر شدن جریان سیاسی گرفتار شود" (بدیو، ۱۳۹۶). در اینجا با هیچ به معنای صفر در الهیات ریاضیاتی بدیو سر و کار داریم چون هیچ، شرط وجود است و ماتقدم^۱ است، صفر در مقام عدد^۲ نه یک ویژگی مفهومی است، نه نوعی فرض عملیاتی، نه داده‌ای تجربی، نه مقوله‌ای استعلایی، نه یک نحو یا بازی زبانی و نه حتی صورتی انتزاعی از تصور ما از نظم. یک عدد یک صورت وجود است" (بدیو، ۱۳۸۹: ۲۴۴).

صفر در مقام هیچ، یگانه عضو مشترک در همه مجموعه‌هاست و سیاست حقیقت، رو به چنین عضوی دارد تا ضمن نام‌گیزی، شرط وجودی هر سیاستی باشد. به عبارتی، ممانعت از بازتولید سرمایه‌داری، ویژگی مشترک تمامی سیاست‌های ضد سرمایه‌دارانه است که در زیر قید شده است، در واقع این موارد شیوه‌های عبور از موضوع و محتوای ضد سرمایه‌دارانه، به فرم و شکل ضد سرمایه‌دارانه است:

۱- گذر از قطبیت سرمایه‌داری/ضد سرمایه‌داری

گذر از قطبیت سرمایه‌داری/ضد سرمایه‌داری (ستیز با سرمایه‌داری/بازتولید سرمایه‌داری) بوسیله طرح سرمایه‌داری تصریحی/ سرمایه‌داری تلویحی یا سرمایه‌داری خودخوانده/ سرمایه‌داری ناخوانده. چنین سیاست عملی مهمی از جنس طرح اندازی‌های دلوزی کاپیتالیزم/کاپیتالیزم بجای کاپیتالیزم/ضد کاپیتالیزم است. در واقع باید حواسمان باشد که "در این راه، فرایند سیاسی، بیان نیست، بیانی تکین، بیان واقعیت عینی، بلکه به یک معنا از این واقعیت جدا می‌شود... فرایند سیاسی نه یک فرایند بیانگری بلکه فرایند جدایی است" (بدیو، ۱۳۹۶) به این ترتیب اگر در میدان سیاست امروز لیبرالیسم با قانون و نظم تعیین می‌یابد و سیاست انقلابی با میل جمعی متعین می‌گردد و "در دیالکتیک بیان گر، رابطه بعد محافظه کارانه قانون با بعد خلاقانه میل است ما باید نشان دهیم که در میدان دیالکتیک بیان گریز، حقیقت سیاسی واقعی فراسوی این تقابل است"

1 Apriori

(بدیو، ۱۳۹۶). به عبارتی به همان اندازه که "فراسوی اینهمانی قانون و میل" است، "فراسوی تضاد قانون و میل" نیز هست (بدیو، ۱۳۹۶). نمونه چنین اقدامی را می توان در استراتژی آگامبن دید که در مواجهه با قانون نه تنها جانب میل را نمی گیرد بلکه با تاسیس قانون/قانون، بر وارد کردن وقفه بر آن، به بهانه شرایط استثنایی حمله می کند اما در عین حال "از طریق حمله به آنچه امکان این تعلیق و وقفه را فراهم کرده است (یعنی اصالت قانون)، قانون را از ریشه می زند" (خسروی، ۱۴۰۰: ۱۰۵-۹۷).

۲- گذر از انواع تقلیل یافته ی باز تولید سرمایه داری

گذر از انواع تقلیل یافته ای از باز تولید سرمایه داری از جمله باز تولید اقتصادی یا باز تولید مستقیم و هدفمند، بوسیله طرح باز تولید سیاسی و غیرمستقیم و پیش بینی نشده است. در واقع در اینجا باید به ایده پولوسی بدیو رجوع کنیم که گناه را نام همبستگی قانون و میل می داند و می گوید: "گناه نام همبستگی میان میل و قانون است... زیرا گناه را جز به شریعت ندانستیم" (بدیو، ۱۳۹۶). این ایده در ضمن و بدون اشاره بدیو به شدت یادآوری تجربه سرحدی^۱ فوکو است. راه حل بدیو برای عبور از تقلیل امور به میل و قانون، متأثر از ریاضیات گودل، مجموعه های ژنریک است (بدیو، ۱۳۹۶). بر این اساس همه سیاست های ضد سرمایه داری و سرمایه داری دارای خصائلی نوعی اند که راهنمای کشف آنها آن جنبه حدی آنهاست که توسط نقطه مقابل تعریف شده است و تنها توجه به این خصائل نوعی است که ما را از جنبه های تماتیک آنها می رهااند و چه بسا ما را متوجه خصائل نوعی مشترک میان تم های مخالف و ضد یکدیگر می کند. با چنین راهکاری بجای راضی شدن به "اصول موضوعه"، می توان از طریق کشف خصائل فرمال جریان های مضمونا ضد سرمایه داری نشان داد که تا چه اندازه این خصائل نوعی، مطابق با خصائل ژنریک جریان های مضمونا سرمایه دارنه هستند. همانطور که در نقطه مقابل، "مجموعه های ریاضیاتی برساختنی" به رغم تشابه در برساختی بودنشان، چه بسا به لحاظ نوعی با یکدیگر متفاوت و متضاد باشند و به نسبت بحث حاضر، در نقطه مقابل، چه بسا به رغم تشابه موضوعی و مضمونی سیاست های سرمایه دارانه، شاهد تفاوت های یا تضادهای ژنریک این سیاست ها تا حدی باشیم که برخی از آنها به رغم محتوای سرمایه دارانه شان نه تنها به باز تولید فرمال سرمایه داری نینجامند بلکه فرمی ضد سرمایه دارانه را ایجاد کنند. نمونه چنین موردی را می توان در نسبت دوسویه زیبایی شناسی و سیاست در اندیشه رانسیر دید که به رغم تفاوت فرمال، "هر دو از راه های موازی به موضوعات واحدی می

1 Limit Experience

پردازند" (رانسیر: ۱۳۹۲: ۶۶) زیرا جنبه ژنریک مشترک آنها "توزیع مجدد امر محسوس" است و در مقابل، "پلیس"، "نه سرکوب است و نه حتی نظارت بر زندگان بلکه ذات آن، شیوه معینی از تقسیم امر محسوس است" (رانسیر، ۱۳۹۲: ۳۶) و "سیاست"، "شیوه های جدید درک امر محسوس" می باشد (رانسیر، ۱۳۹۴: ۳۶).

۳- گسستن زنجیره دلالت

گسستن زنجیره دلالتی که ضدیت با سرمایه داری را با دال هایی چون ستیز سیاسی در یک شبکه معنایی قرار می دهد، بوسیله ایجاد زنجیره دلالتی که در آن دال هایی چون فرم های خاصی از ستیز سیاسی با سرمایه داری را درون همان شبکه ای می گذارد که سرمایه داری را. چنین شبکه دلالتی فرم های خاص ستیز با سرمایه داری را لزوما بیرون از شبکه معنای سرمایه داری نمی داند زیرا به همان نسبتی که دال سرمایه داری متافور راستین دموکراسی نیست، دال ضدیت با سرمایه داری در سطح سیاست خارجی نیز استعاره ذاتی ضدیت با سرمایه داری نیست. در اینجا نیاز به بازگشتی تئوریک به هستی شناسی کثرت گرای بدیو داریم که در آن ضمن آنکه واحد منتفی است و تنها بستر کثرت در مجموع هایی با نام وضعیت متصور است اما ضمنا واحذبودگی ذیل عنوان یک-شماری گویای موجودی است که از وجود حکایت دارد. زنجیره دلالت ضدیت با سرمایه داری در سیاست خارجی در مقام وضعیت^۲ که واحد بودگی^۳ و یک-شماری^۴ دال های آنست بر خلاف بازنمایی هایش، از یک کثرت در انواع بازتولید سرمایه داری حکایت دارد و افشای چنین امر ماتقدمی، به گسسته شدن زنجیره دلالت مذکور می انجامد. در مقابل برای ایجاد یک زنجیره دلالت دیگر درست است که ما برای گریز از هر نامی باید کثرت بی بنده^۵ باشیم تا خصلت تکین سیاست حفظ گردد و کثرت در شکل عینی آن تعیین نیابد اما از دیگر سو راه حصول یک جهت مشترک رهایی به شیوه بدیویی "تقلید و محاکات تولید خصلت ژنریک پیکربندی است" (بدیو، ۱۳۸۹: ۲۵۹) که ناظر بر قطری کردن^۶ تضادها تا مرحله تمیزناپذیری است. پس راه حل، "هم امکان شدن" (بدیو، ۱۳۸۹: ۲۵۲) برای نشان دادن "ژست/حرکتی" است که گویای خصائل فرمال سیاست هایی است که در عین ستیز محتوایی، همسویی شکلی با سرمایه داری دارند. این نشان دادن می تواند در گرو نمایش زبانی بودن ضدیت با سرمایه داری با تمرکز بر گسستن/پیوستن از/به زنجیره دلالت آن باشد زیرا "در نهایت کاری که می شود کرد تنگ کردن عرصه فرار است. اگر نمی خواهید فرار را به چنگ آورید... کاری کنید که اجبار گفتاری، الزام زبان، به آنجا نکشد که

عرصه فرار همه چیز را در بر گیرد (بدیو، ۱۳۸۹: ۱۷۲). اقدام بر اساس چنین توصیه ای مشابه با اجرا و تحقق هژمونی و استراتژی سوسیالیستی (۱۹۸۵) از طریق طرح دموکراسی رادیکال توسط لاکلائو و موفه بجای نفی دموکراسی است.

در پایان، هدف نوشتار حاضر توصیه به ساختار حکمرانی ایران برای پرهیز از سیاست خارجی پر تنش، به خودی خود نبوده است بلکه هدف این بود که بگوییم اگر حکمرانی ایران مایل به نتولیرال نشدن اقتصاد ایران است می تواند طبق نظریه های چپ نو از جمله نظریه های آلتوسر و بدیو، نوع مواجهه خود با سرمایه داری جهانی را مورد تجدید نظر قرار دهد.

منابع

- آگامبن، جوجو (۱۳۹۱). *منفیت*. ترجمه پویا ایمانی. تهران: نشر مرکز.
- ابادری، یوسف (۱۳۹۲). *بنیادگرایی بازار*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بدیو، آلن (۱۳۹۷). *سیاه: درخشش یک نا - رنگ*. ترجمه فرید دبیرمقدم، تهران: مشکی.
- بدیو، آلن (۱۳۹۷). *فلسفه برای مبارزان*. ترجمه کمال خالقی پناه و فواد حبیبی، تهران: نشر نی.
- بدیو، آلن (۱۳۸۹). *فلسفه سیاست هنر عشق*. ترجمه مراد فرهادپور و صالح نجفی و علی عباس بیگی، تهران: رخداد نو.
- بدیو، آلن (۱۳۹۶). *فرضیه کمونیسم*. ترجمه مراد فرهادپور و صالح نجفی، تهران: نشر مرکز.
- بدیو، آلن (۱۳۹۶). *سیاست: دیالکتیک بیان گریز*. anaghd.com/wp.me/p9vuft-2qe (۱۴۰۱)
- بدیو، آلن (۱۴۰۰). *فراسیاست*، صالح نجفی و مهدی امیرخانلو، تهران: نشر نی
- خسروی، علی (۱۴۰۰). "کرونا، آزمون چپ نو در وضعیت حداقلی دولت ملی ایران معاصر"، *مسائل اجتماعی ایران*، دوره ۱۲، شماره ۲: ۸۵-۱۱۴.
- دلوز، ژیل (۱۳۹۱). *برگسونیسم*. ترجمه پیمان غلامی؛ زهره اکسیری، تهران: روزبهان.
- رانسیر، ژاک (۱۳۹۲). *ده تر در باب سیاست با دو پیوست*. ترجمه امید مهرگان، تهران: رخداد نو.
- رانسیر، ژاک (۱۳۹۴). *عدم توافق*. ترجمه رضا اسکندری، تهران: گهرشید.
- فینک، بروس (۱۳۹۷). *سوژه لکانی میان زبان و ژوئیسانس*. ترجمه علی حسن زاده، تهران: نشر بان.
- کالینیکوس، آکس (۱۳۹۳). *مارکسیسم آلتوسر*. ترجمه بیژن صباغ، تهران: کتابخانه کوچک سوسیالیسم.

Alexander, Jan (2015). *A Refutation of Snails By Roast Beef*.

https://philosophynow.org/issues/107/A_Refutation_of_Snails_By_Roast_Beef

Badiou, Alain. (2006). *Being and Event*. translated by Oliver Feltham. London: Contin.

Badiou, Alain (2005). From Logic to Anthropology, or Affirmative Dialectics.

<https://pdfcoffee.com/badiou-from-logic-to-anthropology-or-affirmative-dialectics-pdf-free.html>

Badiou, Alain (2012). *The Adventure of French Philosophy*. trans. Bruno Bosteels. Publisher:

Verso; 1st edition.

Fred, Block and Margaret R. Somers (2016). *The power of market fundamentalism*. Harvard

University Press.

Held, David (1995). *Introduction to critical theory*. Publisher : Polity press.

Krugman, Parson (2015). Piketty's new book is unfortunate, www.nytimes.com,(2022)

Žižek, Slavoj (2022) .Pretending to be anti-capitalist, <http://behindthescene.ir>